

فهرست جزو اول صننه خب التواریخ بدروی

85

٣٦	مسعود سعد سلامان
٣٧	ابوالفرج روني
٣٨	علاء الدين مسعود بن ابراهيم بن ماطان مسعود
	سلطان شيرزاد بن مسعود بن ابراهيم
	ايضاً
	سلطان ارسلانشاه بن مسعود بن ابراهيم
	ايضاً
٣٩	سلطان بهرامشاه بن مسعود بن ابراهيم
	ذكر حكيم مذائي رح
	ايضاً
	سيد حسن غزنوی
٤٠	مكتوب حكيم مذائي (رح)
٤١	خسرو شاه بن بهرام شاه
٤٢	خسرو ملك بن خسرو شاه
٤٣	طبقة دوم غوريه
	سلطان معز الدين محمد ابن عام غوري
	ايضاً
٤٤	وفات سلطان غياث الدين غوري
٤٥	امام فخر الدين رازى
٤٦	نازكي مراغه
	قاضي حميد بلخى
	ايضاً
	سلطان قطب الدين ايبيك
	ايضاً
٤٧	سلطان آرامشاه بن قطب الدين ايبيك
٤٨	سلطان شمس الدين ايتمش المخاطب به يمين امير المؤمنين
٤٩	لماصري هاجر

صفحة

٩٥	امیر روانی شاعر ..
٩٨	حکایت غریب ..
٩٩	سلطان رکن فیروز شاه بن شمس الدین ..
٧٠	استاذ الشعرا شهاب مهرمہ بدواوی و قصائد او ..
٧٥	قصیدۃ او بالذرا م لفظ - موى - صور ..
٨٠	قصیدۃ او بالذرا م چهار چیز - کرگ و گرگ و فیل و شیر ..
٨٣	سلطان رضیه بنت سلطان شمس الدین ..
٨٥	سلطان معز الدین بهرامشاه بن شمس الدین ..
٨٧	سلطان علاء الدین مصعود شاه بن رکن الدین فیروز شاه ..
٨٩	سلطان ناصر الدین محمد بن شمس الدین ایلتمش ..
٩٣	وفات مخدوم گنج شکر رح ..
٩٤	وفات شیخ بهاء الدین زکریا ملدنی رح .. ایضا
٩٥	شمس الدین دیدر ..
٩٦	قصیدۃ خسرو رح .. ایضا
٩٩	قصیدۃ عمید لویکی بردیف ناخن ..
٩٩	وله فی الحمد ..
١٠١	وله فی النعم ..
١٠٥	ایضا فی التوحید ..
١٠٩	ایضا در مدح بردیف بند ..
١١٣	ایضا بردیف کشندی ..
١١٩	ایضا بردیف آهو ..

三

صفحه

- ذکر ملک احمد ولد امیر خسرو رح و دخلمای او
در کلام مدققتین ۲۰۵
- سلطان تغلقشاہ بن فتح خان بن سلطان فیروز ۲۰۷
- ابو بکر شاه بن ظفر خان بن فتح خان بن فیروز شاه ۲۰۸
- سلطان محمد شاه بن فیروز شاه ۲۱۲
- سلطان علاء الدین سکندر شاه بن محمد شاه بن فیروز شاه ۲۱۳
- سلطان محمود شاه بن محمد شاه ۲۱۴
- آمدن امیر تیمور صاحبقران ۲۱۹
- قاضی ظہیر دہلوی و قصاید او ۲۷۷
- محمد عالی خضر خان بن ملک الشرق بن ملک سلیمان ۲۸۴
- سلطان مبارک شاه بن خضر خان بن ملک سلیمان ۲۸۹
- سلطان محمد شاه بن فرید خان ۳۰۰
- سلطان علاء الدین بن محمد شاه بن مبارک شاه ۳۰۵
- سلطان بہلول بن کالا لودی ۳۰۶
- سلطان سکندر بن سلطان بہلول ابن کالا ۳۰۷
- وقوع زلزله عظیم ۳۱۹
- ذکر برهمن شاعر ۳۲۳
- ذکر علمای کبار زمان سلطان سکندر لودی ۳۲۴
- ذکر جمالی کذبوی دہلوی ۳۲۵
- سلطان ابراهیم بن سکندر لودی ۳۲۶
- عبد عزیمت پاپر پادشاه بچانوب هند ۳۲۷

صفحة

٣٣٧	ظهیر الدین محمد بایبر پادشاه غازی
٣٤١	ذکر شیخ زین خان خوافی
٣٤٢	مولانا بقائی
	مولانا شہاب الدین معتمدی
	ایضاً
	میر جمال الدین محدث
٣٤٣	اختراع خط بایبری
٣٤٤	قصیر الدین محمد همایون پادشاه غازی
٣٥٩	شیر خان بن حسن خان سور
٣٧١	حکایت عمرو لیث
٣٧٤	اسلیم شاہ بن شیر شاہ سور
٣٩١	قصة شاہ محمد دھلوی
٣٩٤	واقعہ شیخ علائی
٤١٦	فیروز شاہ بن اسلیم شاہ
٤١٧	سلطان محمد عادل عرف عدلی
٤٢٨	ذکر وقوع قحط مال
٤٣٦	قصیر الدین محمد همایون پادشاه غازی
٤٤١	ولادت جلال الدین محمد اکبر پادشاه
٤٤٣	ملاقات همایون پادشاه با شاہ طهماسب دارای ایران
٤٤٥	تبرا نمودن پادشاه بر صحابۃ کرام و سرخص شدن از شاہ ایران
٤٦٩	ذکر مولانا جذوبی بدخشی
٤٧١	شیخ زین الدین رفائی تخلص

258

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

P. G.

ای یافته نامها رفام تو رواج * شاهان بدرت چوما بدیشان محتاج
 حالي که رسید صدمت غیرت تو * نی پای بکفش مانده نی فرق بناج
 جهان پادشاهها با این دل بیحاصل که مغازل دیرو دد شده سپاس
 توجه سان اندیشم - و با این زبان فرسوده بیهوده گر که طعمه
 گربه و سگ گشته سقاپش تو چگونه سرايیم * شعر *

چه زهره خالک مسکین را که توحید خدا گوید
 بدین آسودگی ذات مقدس را ثنا گوید
 با علاوه آنکه همیشه اندیشه و سوشه پیشه را درین راه فا آکاه پای
 جست و جو لذگ است و پیوسته زبان سست بیان را درین بیابان
 بی پایان فضای گفتگو ندگ * شعر *

آنچه دل داند حدوث است آنچه لب گردید حروف
 من بدل چون دانمی یا با زبان چون خوانمی
 همان بهتر که قدم قلم از طی این دادی کوتاه داشته و سر نخیز

بگریبان تفکرانفسی و آفاقی فرو کشیده دیده عبرت به معرفت صنع پر کمال د ملک بی زوال تو بکشایم و از تغییر در احوال کائنات پی بوحدت ذات رفیع الدرجات تو برده سری بعالی توحید و تقدیره برآرم تا بعین اليقین به بیدم بلکه بشناسم که

* شعر *

دُوَيْ رَانِيْسْتَ رَاهِ حَضُورَتْ تُوْ * هَمَهْ عَالِمْ تَوْيَيْ وَ قَدْرَتْ تُوْ
وَ زَيْلَانْ رَا بَزَالَ دَرَودْ بَرَانْ سَرَورْ مَحْمَدْ نَامْ عَاقِبَتْ مَحْمُودْ صَاحِبْ
حَوْضْ مَوْعِدْ وَ دَرَودْ مَوْرَدْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تَرَدَارْ
که خلعت تشریف پادشاهی ازی و آیدی بر قامت همت
او چست و خطبه و سکه مملکت لایزالی ذوالجلالی بنام عالی او
درست است *

* زیارت *

شاہ عربی که شد جهان مظہر او * سوگند سرش خورد جهان داور او
همسایه حق بود ازان سایه نداشت * تا پا نفره کسی بجای سراو
هزاران هزار آفرین و تحسین بر آل گزین و اصحاب حق بین او باد
خواهش خلفای راشدین رضوان الله عليهم اجمعین که برای اعلان
اعلام دین و اعلان کلمه حق مبین جانها باخته و سرها فدا ساخته
ساخت ملک شرع را از خار کفر و خاشاک بدعت پاک
گردانیدند *

بعد از حمد الهی و ذعث حضرت رسالت پناهی هلی الله
علیه و آله و صحبه علوة مصونة عن التناهی نموده می آید
که علم تاریخ در حد ذات علمی است شریف و فی است

لطیف چه سرمهای عذرخواه ارباب خبرت و مستوجب تجویز اهل
دانش و بیدش است و اصحاب قصص و سیر از زمان آدم تا این جزو
زمان که ما در آنیم درین فن توالیف معتبره ساخته و مجلدات
مدسوظه پرداخته اند و فضیلت آنرا بدایل و براهین اثبات فموده
و بدین فباید نگریست که قراءت و مطالعه این علم نسبت به جمعی
از سنت دینان و ارباب شک و شبہ که کوتاه بیدان اند باعث
الحراف از جاده قویم شریعت غرایی محمدی صلی الله علیه و آله
و سلم و ولوج و درود در مذاهل مختلف و مشارب مکدره اهل هوا و
بدعت و خذلان گشته و می گردید چه جمعی را که در مبدأ فطرت
از دین بی مفاسبت واقع شد؟ از خواهدن کلام ازلی که مفتاح
سعادات مبین و شفاء و رحمة للعالمین سنت سبب شقاوت و
خسران جاوید گشته - و اذ لم يهتدوا به فیقوتون هدا افک قدیم
تا بتاریخ چه رسد *

* شعر

چو حس سمع از هماخواهی ضایع شود کس را
نیابد بهو را از فرمدار داؤدی و الحائش
و ماسخن با آن جماعت داریم که بصفت سلامت طبع وجودت ذهن
و شیوه انصاف متصف باشد نه گروهی که نا مقید بشرع و منکر
اصل و فرع اند که ایشان قابل این خطاب نیند و داخل زمرة
اهل اعتبار و اولی الابصار و ارباب الابداب نه و چگونه منکر علمی

(۲) از خذلان ابدی (۳) در یمه نسخه خوانندگان

(۴) (المباب

توان شد علی الاطلاق که بیک سُبُع از سبع المثانی است که بنیان اتفاق ایمان و ایقان برانست - وَكُلًا تَقْصُّ عَلَيْكَ مِنْ آنْبَاءِ الرَّسُولِ مَا نَتَبَيَّنَتْ بِهِ فُوَادُكَ - ازان خبر میدهد و جمعی غیر از علمای حدیث و تفسیر مثل امام بخاری و قاضی بیضاوی الی یومذا هدا اشتغال بتحریر این علم دلپذیر نموده اند و قول و عمل ایشان شرقا و غربا سند طوایف امم است علی اختلاف طبقاتهم و تفاوت در چاتهم بخلاف شرفمه قلیله مبتدعه مخترعه که پشومی تعصب نفس امارة و هوای متبع و کوتاه بینی ظاهر و باطن قدم در وادی جرأت نهاده تحملیط و ت Expedite در اخبار صحیحه مأموره نموده اند و محامل و توجیهات و تاویلات وجیهه را ترک داده محاربات و مشاجرات صحابه کرام و تابعین عظام را قیاس بر حال خود کرده برو تذاقض و تباغض و تذاقش و تکاثر در اموال و اولاد محمول داشتند و داعی ساده لوحان هیولانی اعتقاد گشته باضال و تضایل راهبر بدار البوار
جهنم شدند *

اذا كان الغراب دليل قوم * سيمهديهم سيدل الهاكينا
و اگر دیده کسی بکحل توفيق مکحول و بنور يقين صدور باشد
از هر سانجه که در عالم کون و فساد میگذرد پی بوحدت صانع قدیم
ذوالجلال مبترا ازو صمت حدوث و منزه از داغ تغیر و انتقال می برد
و چون نیکو نظر میدکنم عالم خود نسخه ایشت کهن که نه سردارد
نه بن - اوراق این دفتر ابتوست - و در هر درقی فهرست احوال

جمعی از افراد انسانی که زمام حل و عقد امور بدهست ایشان باز بسته بود مسطور و مقرر است * لموئلفه

ز احوال شهان گیتی بود شهنامة کهنه تو دادم از سر عبرت در می بین و می خوانش فسون این فسانه خواب خوش می آرد آن دا که سوسامی است و از سودا دماغ آمد پریشانش ولی بیدار هم می سازد آن کس را که از خوف بخواب غفلت افتاد است و بازی داده شیطانش

و چون داعی کافه اقام عبد القادر بن ملوك شاه بد اونی محبی الله اسمه عن جراید الاثام در شهر سنه تسع و تسعین و تسعماية (999) بر حسب فرمان قضا جریان قدر نشان حضرت خایفة الزمان ظل الهی اکبر شاهی از انتخاب تاریخ کشمیر که بحکم دلپذیر آن شاهنشاه جهان گیر گردان سرپریکی از فضایی بی نظیر هند از زبان هندی بفارسی ترجمه کرده بود فراغ یافت بموجب اتفاقی که از صغر سن تا کعبه باین علم داشت و کم زمان بود که بخواهد و نوشتن آن بطبع و رغبت یا بحسب امر مشغول نبود بارها در خاطر خطور و عبور می کرد که مجملی از احوال پادشاهان دارالملک دهلي نیز که * مع *

جمله عالم روستایند آن سواد اعظم است

از زمان ابتدای اسلام تا زمان تحریر بطریق اختصار نویسد تا سفينة باشد مشتمل بر نبذی از احوال هر پادشاهی بطريق اجمال و تذكرة بود برای احباب و تدبیر بجهت ارباب الباب و هر چند کتابی نداشده معمول علیه و تصنیفی منتظر اليه اما بموجب آنکه گفته اند *

* شعر *

این کهنه اوراق گردون کش ز انجم زیور است
کهنه تاریخ بسی شاهان انجم لشکر است
شاید که بر دل مقبلی از مطالعه آن داردی از عالم ملکوت و سر
غیب پرتوی اندازد که باعث ترک و تحریر شده دل از محبت
این سرای فانی بردارد و جامع این اوراق را نیز دار سر کاروی
کنند و آرزوی عبیت نمی باشد - و چون هر روز غمی روی می نمود
تازه و کلقتی دست می داد بی اندازه و بواعث کم و موانع بسیار
و از حدوث محن و صروف زمن فرار بیکجا ی دشوار بود * ع *

هر روز بمذلی و هرشب جائی

و با این همه برات رزق ما بین زمین و آسمان معلق و خاطراز
جهت فراق اقربا و احباب پریشان مطلق بود آن مدعای در حیز
تعویق و تسویق می افتاد تا آنکه یکی از دولتمندان موفق
مرافق و سعادتمندان رشید مسترشد که اورا با فقیر محبتی تمام و مارا
ذیز با او الفتی ما لاکلام دست داده بود خاطراز تحریر تاریخ
نظمی که مجلدیست بزرگ و تمام آن تاریخ تحریر میشود
پوداخته رخت حیات بجانب فردوس اعلی کشید * شعر *

او رفت و رویم ما زدنیال * آخر همه را همین بود حال
درین زمان که روزگار برخلاف عادت خود مسامحة فرصت گونه
نموده پاره از ساعات معوج عمر از دست او دزدیده آمد و آن باعثه

مسجد و آن داعیه موکد گشت و بتقریب آنکه هیچ سابقی نیست
که برای لاحقی چیزی نگذاشته باشد * شعر *
اگر دهقان ته خرمی کند پاک * گزارد حصه گنجشک در خاک
شمه از احوال بعضی سلاطین صاحب استقلال هند از تاریخ
مبارک شاهی و نظام التواریخ نظامی که در حکم صبا به ایستاد
از تیار و حبابی از دریای زخار انتخاب نموده بدرنویسی کرد و
چیزی از خود هم اضافه ساخت و غایت اختصار را مرعی
داشت و از تکلفات در عبارت و استعارت احتراز لازم شد و نام این
انموذج منتخب التواریخ نهاده آمد امید که این جمع و تالیف
نا تمام که غرض ازان ابقاءی نام فرخنده فرجام پادشاهان اهل اسلام
است و گذاشتن یادگاری درین سوابی مستعار تا سوانحام سبب
مغفرت مؤلف بشود نه باعث مزید علت * بیت *

توایی ببلل چو بخواهی نارین باع
بهر لحنی نگیری نکنه بر زاغ

چون وجه همت بر رسبت نویسی است اگربی قصد سه‌نی و
لغوی بزرگ زبان قلم و قلم زبان گذرد امید ده حق سبحانه تعالیٰ آنرا
بکرم عمیم قدیم خود در گزارد و به بخشند * بیت *

به بد گفت زبان من مکردان * زبان من زیان من مکردان
و چون اول سلاطین اسلام که باعث فتح هندوستان شده اند بعد از
محمد قاسم عمزاده و داماد حجاج بن یوسف ثقیه که در سنّه ۳۸
و تسعین (۹۳) فتح بلاد سند و ملتان و گجرات کرد و بفرمان ولید
بن عبد الملک مورد ای که بتقریبی از دمشق بوي نوشته طلبیده بود

از بلده اودی پور اربیلاد هند روان شده خود را در خام (+) بیچیده در راه جان بحق سپرد و بعد از روئے امیر اسلام دران دیار انتظام زیافت ناصرالدین سبکنگیں و ولدش سلطان محمود غزنوی بود که هرسال به نیت غزا و جهاد در هند می آمد و شهر لاہور در عهد اولاد او پایی تخت شد دیگر اسلام انقطاع ازان بلاد زیافت مناسب چنان نمود که ابتدای این تاریخ ازان سلطان عاقبت محمود نماید فهو مسعود الابداء و محمود الانقاء والله خیر الناصريين والمعين *

طبقه اول غزنویه

از سلطان ناصرالدین سبکنگیں تا خسرو ملک که پیش از آنکه دهلي فتح شود در هند اسلام آشکارا کرد از سنّه سیع و سنتین و ثلثماهیة (۳۶۷) تا سنّه اثنین و ثمانین و خمسماهیه (۵۸۲) و مدت دویست و پانزده سال حکومت ایشان بود بدست پانزده نفر *

سلطان ناصرالدین سبکنگیں

ترک فزادست مملوک الب تکیں که غلام امیر منصور بن فوج سامانی بود در سنّه سیع و سنتین و ثلثماهیة (۴۶۳) بعد از وفات ابو اسحاق ابن الب تکیں با تفاق سپاهی و دعیت در بست بر تخت سلطنت جلوس نموده علم ملک ستانی بر افراشت و بغزا و جهاد کمر جد و اجتماد بسته بظرف هندوستان تاخت

(+) در همه نسخه همچنین نوشته است لیکن (در چرم خام)

ورده در سرحد ولادت کوده جود با جیپال که فرمادروای هند بود
جنگی عظیم کردہ باو صلح نمود و بعد از نقض عهد جیپال بار
دیگر بالشکر آراسته مقدار یک لک سوار و فیلان کوده پیدکر بیدنمار
قصد محاربه او داشته در فواحی لمعانات محاربه قوی کرد و نسیم ظفر
بر پیچم امیر ناصر الدین وزیده شکست بر لشکر جیپال رسید او
گردخته بهند رفت تا لمعانات بتصرف امیر ناصر الدین آمدہ خطبه
وسکه بنام او راچ یافت و بکوهر امیر فوج بین منصور سامانی رفتہ
در خراسان و صاورالنهر مصدر فتوحات عظیم گشت - و در شعبان
سنه سبع و ثمانین و تلثماهه (۳۸۷) داعی حق را بیک اجابت
فرمود - صفت حکومت او بیست سال بود *

یهیں الدوله سلطان محمد بن ناصر الدین غزنوی

چون سبکتگیں در شهر شعبان سنه سبع و ثمانین و تلثماهه (۳۸۷)
در راه غزینیں داعی حق را بیک اجابت گفت پسر خورد اسماعیل
را ولی عهد گردانید چون این خبر به محمود که پسر بزرگ سبکتگیں
بود رسید به برادر عزا نامه نوشت و طلب صلح کرد باین وجه که
غزینیں را اسماعیل بمحمد بدهد و در عوض آن ولایت بلخ بگیرد -
اسماعیل قبول نکرد و میدان برادران کاربه محاربه انجامید و محمود
غالب آمد و اسماعیل را بعد از شکست شش ماه در غزینیں
محاصه داشت بعد ازان نیلک خواهان در میدان آمدہ میدان

ایشان صلح دادند و اسماعیل آمدۀ محمود را دید و حکومت به یمین‌الدوله محمود قرار گرفت - و میان محمود و منصور بن نوح سامانی و برادرش عبد‌الملک بن نوح مذاعنه روی داد آخر محمود غالب آمد و امرای عبد‌الملک فائق و بکتوزون نیز محاربه نموده از پیش محمود منهزم شدند و سلطنت تمام خراسان و غزین و حدود هندوستان بر محمود مسلم گشت چون مادرش دختر رئیس زابل {^(۲) یعنی قندهار} بود او را بدین سبب محمود زابلی میگویند چنانچه فردوسی میگوید *

* شعر *

خجسته در که محمود زابلی دریاست
چگونه دریا کانرا کناره پیدا نیست
شدم بدریا غوطه زدم ندیدم دُر
گذاه بخت من است این گذاه دریا نیست

و او را با خلیفه بغداد القادر بالله عباسی اول حال مواصلات عظیمه واقع شد آخر خلیفه خلعتی فاخر با سائر نفائس و فخائی روانه داشته لقب امین‌المله یمین‌الدوله برای او فرستاد و از غزین به باخچه و هرات رفته در سنّه سبع و شصانین و تلثماية (۳۸۷) در ضبط آورده به غزین باز برگشته آمد و از انجما به هندوستان بکوافت و مرات غزوافت کرد و حصاري چند گرفت و عسجدی دران سفر گفت این قصیده را *

چون شاه خسروان سپهر سومذات کرد
کردار خوبش را علم معجزات کرد

و در شوال سنه احدی و تسعین و ثلثمايه (۳۹۱) از غزنيين باز بهندوستان
با ده هزار سوار آمد و پشاور را فتح کرد - و دران حدود باز با جيپال
که با سوار و پياده بسيار و سيده زنجير فيل در برابر آمده بود معركه
کارزار بيار است و سلطان محمود مظفر گشت و جيپال را پانزده
نفر از خويشان و برادران و فرزندان اسیر شد و پنج هزار کفار دران
معركه علف تیغ آبدار گشتند - و غذایم بسيار بدهست غازيان افتاد و
از انجمله در گردن جيپال حمایل مردار يدي بود که بيدع لک و
هشتاد هزار ديدار قيمت آن رسیده و حمایل دیگران نيز بريين قياس -
و اين فتح در روز شنبه هشتم ماه محرم سنه اثنين و تسعين و
ثلثمايه (۳۹۲) روی نمود و ازانجا بقلعه تبرهنده که مقر جيپال بود
رفته آن ولایت را مسخر کرد *

و در محرم سنه ڈلاس و تسعين و ثلثمايه (۳۹۳) از غزنيين
بسیستان رفته عزیمت هند نمود و قصد بهاتیه که در نواحی
ملقان است کرد و بیچی رای راجه آنجا خود را از ترس سیاست
سلطاني به خنجر هلال ساخت و سرش نزد سلطان آوردند
و هنود بسيار از شمار افزون به تیغ بيدريغ برآ عدم آباد شتافتند و
دویست و هفتاد فيل بخدمت گرفت - و داوود بن نصر محمد حاکم
ملقان از دست سلطان عاجز شده هر ساله بیست بار بیست هزار
درم قبول نمود - و در وقت توجه بملقان انندپال بن جيپال در سر
راه سلطان بمخالفت برخاست و بعد از جنگ فرار نموده بکوهستان
کشمیر رفت و سلطان برآ هند بملقان رسید و اين واقعه در سنه
ست و تسعين و ڈلاسمايه (۳۹۴) بود *

و در سنه سبع و تسعين و ثلثمايه (۳۹۷) ميان او و ايلخان پادشاه صاورالذهب در بلخ جنگ واقع شد و سلطان محمود ظفر یافت و ايلخان در سنه ثالث و اربعمايه (۳۹۴) درگذشت *

و در سنه ثمان و تسعين و ثلثمايه (۳۹۸) در تركستان رفته و از مهم توکان فراغ یافته سنوكهپال نيسنه راجه سندراکه بعد از سلام از قيده ابو علی سيمجوري خلاص یافته با اهل شرك و ارتداد پيوسته بود تعاقب نموده بدست آرزوه محبوس ساخت و هم دارحبس درگذشت *

و در سنه تسع و تسعين و ثالثمايه (۳۹۹) دیگر بار به تركستان آمد و با اندپال مذکور جنگ کرده او را شکست داد و با غذیمت بسيار در قلعه بهيم نگر - که الحال به تهاجمه بهيم مشهور است - رفته و امان داده مفتوح ساخته خزاین و دفاین را که از زمان بهيم در آنجا مدفون و مخزون بود متصرف شد - و در اوایل سنه اربعمايه (۴۰۰) چند نخت از طلا و نقره بزرگاه خود نصب فرمود و آن اموال بیکد و فیاض در پای نختاخوش ریختن امر کرد تا خلائق آن را بینگردند *

و در سنه احدی و اربعمايه (۴۰۱) از غزنيين باز قصد ملتان کرده بقیه ولایتی را که مانده بود بتصوف در آورد و اکثری را از قرامطه و ملاحده آنجا بقتل رسانيد و بقیه السيف را در قلعه فرستاد تا همانجا مردند و داؤد بن ذصر ملحد حاكم ملتان را بغزنيين بوده در قلعه غوري محبوس داشت تا همانجا جان داد *

و در سنه اثنين و اربعمايه (۴۰۲) متوجه تهانيسر شد و چيدپال

پسرو جیپال سابق پنجه فیل با امول و نفایس پیشکش قبول کرده
سلطان از سراو و آتشند و پیشکش او بمعرض قبول نیافتاد و تهائی سر را
خالی دید و غارت کرد و بخانها را ویران ساخت و بقی را که
مشهور بچکر سوم بود و هندوان از پری او خراب بودند بغزینیں
برداشتند برد و بر درگاه نهاده پی سپر خلائق ساخت *

و در سده ثلث و اربعین (۴۰۳) غرجستان را فتح نمود -
و همه درین سال رسولی از عزیز مصر آمد و سلطان چون شنید که او
باطنی مذهب است او را تشهیر کرده اخراج فرمود *
و در سده اربع و اربعین (۴۰۴) لشکر بر شهر نزدیک که
در کوه بال ناتنه است کشید و جیپال ثانی جمعی را بمحاذات
آن قلعه گماشته خود بدرگاه کشمیر در آمد و سلطان آن قلعه
را بامان گرفته و ساریغ کوتوال را بجهت حراست آن گذاشت
تعاقب جیپال نمود و غذایم بسیار آن کرهستان بدست آردبه و کفار
بسیار به تیغ جهاد گذرانیده بقیده را بشرف اسلام رسانید و جمعی
را باسیری گرفته بغزینیں رفت *

و در سده سنت و اربعین (۴۰۶) بتسخیر کشمیر روی نهاده
حصار لوه رکوت را [که قلعه بود بسیار رفیع] محاصره کرد و از جهت
شدت برف و باران و کوشک کشمیر پان ترک آن قلعه نموده بغزینیں
بازگشت و درین سال همسایه خود را بابوالعباس ابن مامون
خوارزم شاه عقد بسته بخوارزم فوستاد *

و در سنه سبع و اربعيناه (۱۴۰۷) جمعی از اویاش خوارزمشاہ را کشند و سلطان از غزنه به بلخ و از آنجا خوارزم روزی نهاد و جنگی عظیم در میان لشکرپان او و خمارتائی سپهسالار خوارزم افتاد و سپاه سلطان ظفر یافت و سلطان محمود التون تاش را بحکومت آن ولایت نصب کرد و خطاب خوارزمشاہی باو ارزانی داشته و قاتلان خوارزمشاہ را بقصاص رسانیده و انتظام آن مهام داده بازگشت *

و در سنه تسع و اربعيناه (۱۴۰۹) بعزم تسخیر ولایت قنوج روانه شد و از هفت آب هولناک هند گذشته چون بسرحد قنوج رسید کوره نام حاکم آنجا اطاعت نمود و امان خواسته پیشکش داد و از آنجا بقلعه برنه رسید و حاکم آنجا بروت نام قلعه را بخوبیشان سپرد خود را بگوشة کشید و اهل قلعه تاب مقاومت نیاورده یک لک و پنجاه هزار روپیه و سی زنجیر فیل پیشکش گذازیده امان یافتند - و از آنجا بقلعه مهارون بر کناره آب جون رفته و کل چندبر نام حاکم آنجا فیل سوار خواست که از آب گذشته فرار نماید درین اثنا لشکرپان سلطان رسیدند و او خود را بزخم خنجر هلاک ساخته *

رفت بدوزخ هم ازان راه آب

* شعر *

زیستن چون بکام خصم بود * مردن از زیستن بسی بهتر و قلعه قنوج مفتوح گشته هشتاد و پنج فیل و غنیمت بی نهایت بدلست غازیان افتاد *

و از آنجا بشهر متهره که معبد کفار و مولد کشن بن باسدیو است

که هندوان او را بخدا^ی می پرسند و بخانها بیخد و شمار دران است و کان کفر است آمده آن شهر را بین جنگ و جدال گرفت و پایمال رساخت - و اموال و غذایم را فر برداشت اهل اسلام آمد ازان جمله یک بست زرین را بفرموده سلطان شکستند که وزن او نو^د و هشت هزار و سیصد مثقال زر بخته بود - و یک پاره یاقوت کحلی که وزن آن چهار صد و پنجاه مثقال بود - و فیلی عظیم کوه پیکر مشهور از راجه گویند چند نام از راجه‌ای هندوستان که سلطان آذرا با آزو می‌خواست که بخود و میسر نمی‌شد از قضا شبی در وقت مراجعت بسراپرد^ه سلطان بی فیلان سوزده در آمد و سلطان از گرفتن آن خوشحالی بسیار اظهار نمود و آن را خداداد نام کرد^ه چون بغزین رسانید شمار آن غذایم بیست و اند بار هزار هزار و پنجاه و سه هزار درم بود و سیصد و پنجاه و اند فیل بود *

در سده عشرون اربعینیه (۱۴۰۰) باز متوجه هندوستان شد و با ندا نام راجه کالنجر (که سی و شش هزار سوار و هد و چهل و پنج هزار پیاده و شش صد و چهل زنجیر فیل داشت و راجه قنوج را بتقریب اطاعت سلطان بقتل رسانیده بود) و بمده جیپال ذیز که چند مرتبه از پیش سلطان گریخته رسیده بود) در کنار آب جون مقابله و مقاتله نمود و غلامان سلطانی بتاخت رفته بودند شهر را خالی یافتد و غارت کردند و خوفی عظیم در خاطر ندا راه یافته تمام اسباب و آلات را بجای گذاشته

با مخصوصان راه فرار پیش گرفت و پا نصد و هشتاد زنجیر فیل در وقت تعاقب از میان جنگلی بدست لشکریان سلطان افتاد و بغزینین باز گشت - و دیار بسیار از کفار در حوزه تصرف اهل اسلام درآمد و اهل آن دیار بطوع یا بکره اظهار اسلام کردند *

و در سنه اثني عشر و اربعيناه (۱۴۱) قصد کشمیر نموده تا یکماه قلعه نوهرکوت را محاصره کرد و بجهت استحکام فتح نشد و از انجا برآمد و بجانب لاهور روانه گشت و در اول بهار بغزینین مراجعت نمود *

و در سنه ڈلات عشر و اربعيناه (۱۴۳) باز قصد ولایت ندا کرد چون بقلعه گوالیار رسید آنرا بصلاح فتح کرده و پیشکش از حاکم آن گرفته تو مقرر داشت و سی و پنجم زنجیر فیل از جمله آن پیشکش بود از انجا بقلعه كالنجیر رفت و ندا حاکم آن قلعه سیصد فیل پیشکش کرده زنگار جست *

شعری بزبان هندی در مدح سلطان گفته فرستاد و سلطان آن شعر را بفرصتی هند و دیگر شعرای دیار خویش خواند همه تحسین نمودند و سلطان مبارات بسیار بآن کرده منشور حکومت پانزده قلعه در وجه صلة شعر او توشته داد ندا نیز اموال و جواهر و اسباب و اشیای بیکد بخدمت سلطان فرستاد و سلطان مظفو و منصور بغزینین مراجعت فرمود *

و در سنه اربع عشر و اربعيناه (۱۴۴) سلطان عرض لشکر خود دید و رای لشکری که در اطراف بود پنجاه و چهار هزار سوار و هزار و سیصد زنجیر فیل بقلم درآمد *

و در سنه خمس عشر و اربعمايه (۱۴۰) به بلخ رفت و از جیحون گذشت و سرداران ماوازالنهر باستقبال او شتافتند و یوسف قدرخان پادشاه تمام ترکستان باستقبال آمده سلطان را دید و جشنه آراسته یکدیگر را سوغاتها دادند و علی گیین که مردم ماوازالنهر از دست او تظلم نموده بودند خبودار شده گریخت و سلطان تعاقب او نمود و اورا بدست آورده در قلعه از قلاع هندوستان فرستاد و باز گشته زمستان بغزینیں گذرانید *

و باز لشکر بجانب سومنات کشید که شهریست بزرگ بر ساحل دریای محيط و معبد براهمه و بتی بزرگ معبد ایشان است و بتان زرین دران بسیار - و این بست را اگرچه بعضی مورخین مذات نامیده میگویند که همان است که در زمان حضرت رسالت علی الله علیه وسلم مشرکان از عرب بر ساحل هند آورده اند اما این سخن اصلی ندارد چه اعتقاد براهمه هند آنست که این بست از زمان کشن که چهار هزار سال و کسری میشود در انجاست و نیز نام آن بزبان هندی اصل سویه ناتهه است بمعنی صاحب آرایش ذه مذات و این غلط را همانا (+) مناسبت اسمی تواند بود ذه غیر - و درین پوش شهر پتن که به نهرواله اشتهر دارد از ولایت گجرات مفتوح ساخته و آزوقة بسیار از اینجا پرداشته بسومنات رسید و اهل قلعه در بروی سلطان کشیدند . و بغارت و تاراج تنبیه یافتد و قلعه مفتوح شد و آن بست را پارک پاره ساخته بغزینیں فرستاد

(+) همین است در هر نسخه اما اگر لفظ وجه قبل یا بعد همانا باشد

معنی فقره مستقیم میشود *